



برگ هایی از زندگانی شیخ الاسلام ابن تیمیه:

از معروفترین شاگردان ابن تیمیه را میتوان ابن قیم الجوزیه و ابن کثیر نام برد. و از معروفترین کتابهای ابن تیمیه را میتوان "مجموع الفتاوی" را نام برد که عبارت است از مجموع ای گرانها از فتاوی ایشان که نزدیک به ۴۰ جلد کتاب میرسد. برای معلومات بیشتر در مورد شیخ الاسلام ابن تیمیه مختصری از زندگینامه ایشان را ذکر میکنیم: هر از گاهی خداوند متعال برای این امت رحمتی رامبعوث می دارد تا امر دینش را تجدید نماید و مجد وعظمت را به آن بازگرداند و همچنین آنچه از آموخته های دینی را که کهنه و فراموش گشته را دوباره زنده گرداند. از جمله ی این مجددین: شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تعالی است که دانشمندی جامع العلوم، دعوتگر به سوی خداوند باری تعالی، برپاکننده ی حق بود. از بارزترین صفات ایشان: عمل به دانسته هایش، آشکار کردن حق و حقیقت و زندگانی سرشار از اشتغال به تدریس می باشد؛ بنابراین در آن به کنکاش پرداخته و در آن درنگ می نمایم که فواید و بهره های بسیاری در آن نهفته است. در او خبری از غرور و تکبر نبود. ایشان دانشمندی ربانی، امام و مفتی ائمه و دریای علوم بود. گفته های دانشمندان درباره ی ابن تیمیه: ابن تیمیه رحمه الله علیه کسی بود که بر اهل بدعت سختگیر بوده و یار و غمخوار اهل سنت است، درستیز با دشمنان خدا و در صلح و آشتی با دوستان پروردگار، علاقمندترین کسان به سنت و سخت رویگردان ترین آنان از

بدعت : ایشان همانا شهره ی مشاهیر، مجدد دوران، مروارید زمانه، امام مفسر محدث حافظ فقیه مجتهد مجاهد احیاگر سنت و برکننده ی بدعت ها : شیخ الإسلام تقی الدین ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه حرانی دمشقی ، امام زمانه و مقتدی به در عصر خویش، برکت دوران و نعمت روزگار، جان و جهان را در یاری حق و حقیقت و برافراشتن پرچم دین بذل نمود و عمری را در دور راندن باطل و رنج برد و شمشیر برکشید و حق را به جای آورد و جایگاهش را به آن بازگرداند. ذهبی درباره ی ایشان می گوید : شیخ ما شیخ الإسلام یگانه ی زمان خویش و دریای علم و دانش بود . ابن سید الناس می گوید : سید و استاد ماجناب امام دانشمند علامه ی فرزانه و خبره، حافظ و پارسا و پرهیزگار، پیشوا و شیخ اسلام و سرور علما و سرمشق پیشوایان و بزرگان، یاور سنت و کوبنده ی بدعت، حجت خداوند بر بندگان، بازدارنده ی کجروان و سرکشان است. سیوطی گفته است : ایشان شیخ اسلام حافظ، نکته سنج، فقیه، مجتهد، مفسر، یگانه ی زمان و یکی از مشاهیری که اقیانوس دانش و از زمره ی معدود نوابغ پارسا و دردانه ها بود. امام شوکانی می گوید : پس از ابن حزم کسی مانند وی را ندیده ام و گمان ندارم که فاصله ی زمانی بین این دو مرد همانند ایشان یا مدعی آن را به خود دیده باشد . ابن دقیق العید بعد از آنکه از وی سؤال کردند : آیا او را دیده ای؟ پاسخ داد : او را دیده ام . گفتند : با او سخن نیز گفته ای؟ گفت : با وی سخن گفته ام . پرسیدند : با وی به مناظره نشسته ای؟ پاسخ داد : خیر . گفتند : چرا؟ گفت : چون او سخن گفتن دوست داشت و من خاموشی را . (یعنی او وقتی به سخن می پرداخت همچون سیلی پیشرو بود و برای آنکه او دریای دانش بود .) پرسیدند : درباره ی او چه می گویی؟ گفت : گویم که او کسی چون خود را هرگز ندید . ابن حجر می گوید : شهرت امامت شیخ تقی الدین اظهر من الشمس است . ملقب

ساختن ایشان به عنوان شیخ الاسلام از حیات وی تا کنون بر زبان دانایان جاریست و در طول فردها نیز همچون گذشته ادامه خواهد یافت و جز افراد ناآگاه و بی‌انصاف کسی منکر این عنوان نیست. او بزرگ‌ترین قیام را علیه بدعتگران، روافض، حلولیه و اتحادیه‌برانگیخت. ادامه می‌دهد: در مورد برتری او در در دانش‌ها و بازشناسی گفتار و مفهوم از همدیگر، بزرگان هم عصر وی اعم از امامان شافعی و دانشمندان حنبلی بدان از عان داشتند. ابوالحجاج مزی می‌گوید: چون او کسی را ندیده ام. این در حالی است که ابوالحجاج از نکته سنج‌ترین دانشمندان و حافظی کارآموده و ریزبین بود که تسلط بسیاری بر جرح و تعدیل و علم رجال و اسانید داشت، درباره‌ی شیخ الاسلام می‌گوید: کسی چون او را ندیده ام و او نیز چون خود کسی را ندیده است. کسی را دانایتر به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و پایبتر از وی بدان نیافته ام. کودکی و دوران جوانی ابن تیمیه: شیخ الاسلام انسانی پرهیزگار، پاک، زاهد و پارسا، عابدی بی‌علاقه به دنیا، بسیار روزه دار و شب زنده‌دار بود، همواره به ذکر پروردگارش مشغول بود در حد و مرزهایی که خداوند عزوجل نهاده می‌ایستاد، امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود، همتی بسیار بلند و همچون کوه داشت، از دانش سیر نمی‌شد و مطالعه سیرایش نمی‌نمود، از کثرت کار و تلاش خسته نمی‌شد و از کاوش و بررسی دست نمی‌کشید. آثار نجابت در همان کودکی در وی پیدا بود. کودکی باهوش، زیرک و دارای حافظه‌ای قوی بود. چنان شهرت یافته و آوازه‌اش برخاسته بود که استادی در شهر حلب که شهرت وی در همان خردسالی‌اش به گوش وی خورده بود آمد و فرصت را غنیمت شمرد و از وی سؤالاتی به عمل آورد و وقتی که پاسخش را داد، خواست تا حفظ او را بیازماید، لوح بزرگی به همراه داشت، گفت: پسر من! این لوح را بگیری و آن را پاک کن. سپس بعضی از احادیث را بر آن نوشت و آن‌ها را یک

بار برای او برخواند، سپس لوح را به او داد و گفت: می توانی این احادیث را برایم بخوانی؟ ابن تیمیه آن ها را برایش از حفظ خواند، شیخ شگفت زده شد و گفت: پسر جان این ها را پاک کن. سپس تعدادی از اسانید را برگزید و آن ها را بر روی لوح نگاشت. آنگاه گفت: این اسانید را نگاهی بیانداز. لوح را به او داد و او نیز آن ها را از حفظ برای وی بازخواند. شیخ که بسیار از سرعت حفظ و فراگیری این کودک به شگفت آمده بود در ستایش منزلت وی گفت: بدون تردید این کودک شأن و منزلتی بزرگ خواهد داشت، چون کسی مانند او دیده نشده است. البته همانطور نیز شد. شیخ الاسلام از همسالان خود در حفظ و وسعت اطلاعات و کار و تلاش بسیار پیشی جست، تا آنکه به درجه ی افتاء رسید و حال آنکه تنها بیست سال سن داشت. آنگاه به شروع به گردآوری و تألیف کتب کرد تا آنکه به درجه ی امامت رسید. امامی که در هرزمینه ای کسی به گردش هم نمی رسید. وقتی در باره ی فن و مهارتی از وی می پرسیدند با شنیدن جواب وی فرد گمان می کرد که وی تنها در همین زمینه تخصص والا دارد که اینچنین به ریزه کاری های آن وارد است. تبحر ایشان در بسیاری از علوم: در تفسیر افتخارات و موفقیت های بسیار داشت، نمونه ای در حضور ذهن داشتن آیات و استنباط احکام از میان آن ها داشت. ذهبی می گوید: وی اینگونه خودش و وسعت دایره ی استدلالش را توصیف می نماید: اتفاق می افتاد که برای یک آیه نزدیک به یکصد تفسیر را درمی یافتم، آنگاه از خداوند جل جلاله تقاضای فهمیدن آن را نموده و می گفتم: یا معلم ابراهیم مرا بیاموز. درباره ی علم آثار و احادیث اما وی چون کوهی راسخ در حفظ و دقت فهم، نقد و موشکافی، پژوهش و نگارش بود. ذهبی می گوید: او مهارت و تسلط کاملی بر علم رجال، جرح و تعدیل و طبقات آن ها و شناخت فنون و مهارت های حدیث و به عالی و نازل و صحیح و سقیم و بر حفظ متون داشت. برای همین یگانه

شناخته می شد و در زمان خود کسی به پای او در یادآوری احادیث واستخراج دلایل از آن ها نمی رسید و در داعیه ی احادیث کتاب های ششگانه و مسند احمد او نهایت کار بود.ذهبی درباره ی وی می گوید : هر حدیثی که ابن تیمیه از آن اطلاع نداشته باشد، اصلاً حدیث نیست. او کسی است که مردمان را با حدیث پیوند داد بی آنکه به واسطه ی این حدیث و آثار به تعظیم بشر متوسل شود. جای هیچ فخر و شگفتی نیست چون این شیوه ی علما ربانی پیش از وی نیز بوده است . از جمله امام ابوحنیفه که می فرماید : هرگاه دیدید که گفته ی من با گفته های رسول الله صلی الله علیه و سلم مخالف است فرمایش رسول الله صلی الله علیه و سلم برگزید و گفته ی مرا به دیوار بکوبید . یا امام مالک، امام علم و دانش که امام شافعی درباره ی وی می گوید : هرگاه صحبت از حدیث باشد مالک ستاره ایست . امام مالک می فرماید : سخن هر کسی قابل پذیرش و رد شدن هست جز صاحب این قبر. وقتی از امام شافعی در مورد یک مسأله سؤال شد، یکی از یاران وی آن را با حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم پاسخ گفت، آن فرد سؤال کننده گفت : ای شافعی ! آیا شما این گفته را می پذیری؟ وی پاسخ داد : من چه کسی هستم که بخواهم آن را بپذیرم؟ هرگز مرا دیده ای که از کلیسا بیرون بیایم؟! آیا هیچ زناری بر کمر من می بینی؟! من که هستم که فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و سلم را نپذیرم؟! داستان مناظره ی امام شافعی با اسحاق بن راهویه معروف است وقتی که امام احمد وارد مجلس امام شافعی شد و به اسحاق گفت : مردی را به تو نشان خواهم داد که تاکنون مانندش را ندیده ای. هنگامی که امام شافعی را دید، جوان تازه کاری را مشاهده کرد و گفت : مجلس ابن عیینه را که می گوید : فلان از فلان برای ما روایت نمود را واگذاریم و در مجلس این نوجوان بنشینیم؟ امام احمد پاسخ داد : اگر حدیث ابن عیینه را از بالا از دست دادی آن را از دست پایین می توانی

دریافت کنی ولی اگر دانش شافعی را ازدست دهی جای دیگری نمی توانی ان را بیابی. به این ترتیب آنان در مجلس امام شافعی نشستند و مسأله ای که طرح شده بود این بود که آیا خانه های مکه قابل فروختن هستند؟ آیا می توان آن ها را کرایه داد؟ و آیا قابل خریداری شدن می باشند؟ آیا قابل تملک هستند یا خیر؟ شافعی پاسخ داد: قابل تملک هستند و خرید و فروش شده و کرایه نیز داده می شوند، و برای گفته ی خویش به این حدیث استدلال نمود که هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم مکه را فتح نمود گفتند: { تنزل فی بیت عمک؟ قال: وهل ترک لنا عقیل من رباع } یعنی: « آیا در خانه ی عمویت اقامت خواهی نمود؟ فرمود: آیا عقیل از خرید خانه هایش چیزی برای ما گذارده است؟ » فقه و حکم این حدیث بدینگونه است: که عقیل هنگامی که پدرش کافر بوده است ارث برده و این ارث را تملک نموده است و این خانه ها را خرید و فروش نموده است، و پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز آن را تأیید کرده است. امام شافعی این حدیث را گواه آورد. اما اسحاق متوجه فقه این حدیث نگشت و بر این حکم امام شافعی اعتراض کرد و گفت: فلان از فلان از فلان از عایشه مرا خبر داده است - متوجه باشید که او در این جا دارد در برابر فرمایش پیامبر با استفاده از گفته ی بهترین خلائق پس از رسول خدا صلی الله علیه و سلم می ایستد - گفته است که: فلان از فلان از عایشه نقل نموده است: نظر وی چنین نبوده است، و فلان از فلان از زبیر برای من روایت نموده است: که نظر وی چنین نبوده است، و بعد نام تعداد زیادی از صحابه را برد. امام شافعی با عصبانیت برخاست و گفت: این دیگر کیست؟ به گونه ای که از شأن وی بکاهد، گفتند: ابن راهویه است، گفت: تو فقیه خراسان هستی؟ گفت: چنین می پندارند، امام گفت: کاش بچه ای بودی و گوشمالی ات می دادم، من به تومی گویم که رسول الله صلی الله علیه و سلم - پدر و مادرم فدایش - چنین می گوید و تو می گویی: فلان چنین گفت

و فلان چنان گفت؟ درسی به او داد که هرگز از یاد نبرد. امام احمد گفته است :
نه از من پیروی کنید و بپذیرید و نه از ابن عیینه و نه از ثوری، بلکه از جایی
برگیرید که آنان برگرفته اند . برای همین ابن تیمیه این شعار را برافراشت و
مردمان را بدون بالابردن عظمت افراد و تعظیم آنان با حدیث مرتبط ساخت و
شاگردان گرانقدرش نیز از همین شیوه بهره گرفتند . بهترین شاگرد ایشان ابن قیم
بود که گفته ای از وی برایمان به جا مانده است که باید آن را با آب طلا نوشته
شود، او بیان می دارد : علم جز آن چیزی نیست که خداوند فرموده یا
پیامبرش گفته و آنچه صحابه گفته اند است بدون دگرگونی و آن نیست که خود
را باندانم کاری با اختلاف بین پیامبر و یک فقیه خسته نمایی. سخنی زیبا از
شیخ الاسلام : وقتی حدیثی به تو می رسد، برای دو راه وجود دارد : اثبات سند
آن و درک متن آن، و فهمیدن متن حدیث اساس کار است . در اینجا ابن تیمیه
علم حدیث را با علم فقه آمیزد، و این همان چیزی است که شاگردی از
شاگردانش که یک مصنف است برگزیده است، وی ابن رجب است که می
گوید : طبقات علماء سه تا است؛ بالاترین و برترین آنان فقهاء محدثین هستند :
کسانی مانند شافعی، احمد، بیهقی، نووی و ابن حجر و سایرین . برای همین شیخ
الاسلام این دو علم را با هم گرد آورده و می گوید : وقتی حدیثی به تو می رسد،
برای دو راه وجود دارد : اثبات سند آن، که همان علم حدیث روایت است، و
فهم متن حدیث که همان علم فقه یا فقه متن می باشد، او این دو علم را درهم
امیخت و تاکنون نیز علما به تصحیح و تضعیف های ابن تیمیه باور دارند و ازان
استفاده می کنند. آخرین این علما محدث شام دانشمند عصر، علامه البانی بود .
وی در علم فقه دریایی بی کران بود، نویسنده ای باریک بین و پژوهشگر بود و
گوینده ای این سخن بود : علم آن نیست که حلال و حرام را بدانی، لیکن علم آن
است که جای نزاع و مباحثه را باقی گذارد و راجح را از مرجوح باز شناسد. یعنی

:آنکه از دو نیک، نیک تر را و از دو بد بدتر رابازشناسی . خداوند ابن رشد را بیامرزد که می گفت :سازنده ی کفش مانند فروشنده ی آن نیست. این سخن ابن تیمیه را مورد تایید قرار می دهد، ابن تیمیه می گوید : علم آن نیست که حلال و حرام رابدانی، چرا که هرکس می تواند کتاب را بگشاید وبخواند که این حلال است و آن حرام، بلکه علم آن است که محلی برای چالش باز بگذاری و بدانی که چگونه میان راجح و مرجوح یکی را برگزینی، او می گوید : آنکه بهتر میان دو خوب را و بدتر را از بین دابد بازشناسی.ابن رشد می گوید : سازنده ی کفش مانند فروشنده ی آن نیست . تفاوت است میان فقیه عالم و ریزبین،پژوهشگر و کسی که انگار به مقلد خود می گوید تاساكت شود و مناقشه و مجادله نکند و پاسخ کسی راندهد و به تقلید خود ادامه دهند. فرق بین نویسنده ومقلد آن است که مانند فرق بین زمین آسمان است .به همین سبب ذهبی در تبیین فضیلت شیخ الاسلام چنین می گوید : شیخ الاسلام از دیگران در شناخت فقه و اختلاف مذاهب و فتاوی صحابه و تابعین صاحب فضل در مذاهب اربعه پیشی جست و همتایی ندارد. ابن سیدالناس نیز بیان می دارد : هنگامی که پیرامون تفسیر سخن می گوید پرچم دار آن است وزمانیکه در فقه فتوا می دهد نهایت آن را دریافته است .نکته بینی و فهم دقیق ابن تیمیه :از جمله مثال های فهم دقیق ایشان آن است که گفته است : اگر اجماع نمی بود، می گفتم : عده ی زنی که طلاق ثلاثه داده شده یکبار حیض می باشد و بر این نیز عقیده هستم، که بیانگر دقت نظر شیخ الاسلام می باشد . او به راستی شگفتی ساز زمان خویش بود،خلقتی متمایز داشت . خداوند متعال قدرت فهمی رابه وی اعطا کرده بود که به دیگران نبخشیده بود.حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه بیان می دارد که کل علم همان فهمیدن است؛ زمانیکه نامه ای رابرای ابوموسی اشعری فرستاده و می گوید : درک وفهم، فهم آنچه نزدت می آورند. ابن تیمیه

می گوید: اگر اجماع نمی بود می گفتم: عده زنی که طلاق ثلاثه داده شده یکبار حض می باشد و بر این عقیده هستم، که بیانگر دقت نظر شیخ الاسلام می باشد. اینجا فهم دقیق و نکته بینی وی را برایتان معلوم می سازم ابن تیمیه رحمه الله می گوید: بر عده دو حق وجود دارد؛ حق خداوند و حق شوهر. حق شوهر بازگشت است و در بینونه ی کبری (طلاق بائن) رجعتی در کار نیست تا وقتی که زن شوهر دیگری را اختیار نماید، و حق خداوند پاک گشتن رحم می باشد و پاک گشتن رحم بایک حیض واقع نمی شود. برای همین گفته است: اگر اجماع نبود می گفتم که بر مطلقه ثلاثه جز حق خداوند جل جلاله نمانده است و عده اش جز یک حیض نمی بود. اما کتاب عقیده و ملل و نحل، تخصص و فن اوست و به خاطر آن جنگید و مناظره نمود. تا قرن ها بعد از وی عقیده ی سلفی صحیح جز با او شناخته نمی شد و بر گردن هر شخص سلفی منت بزرگی دارد. خداوند بواسطه ی او آتش سنت را برافروخت و آتش بدعت را فرونشاند. او گرد و غبار را از عقیده ی اهل سنت و جماعت برگرفت و به خاطر آن با اهل بدعت و گمراهی ستیز نمود. کتابخانه های اسلامی با کتاب ها و مقالات وی انباشته شده اند، خصوصاً درباره ی اسماء و صفات، مسائل ایمان و نبوت ها و رسالات. قرار گرفتن وی تحت آزار و اذیت: سخن را با بیان سنتی طبیعی به پایان می رسانم: ستاره ی شهرت هیچ عالم یا طالب علمی بر نیامد مگر آنکه کسانی پیدا می شوند که به آنان کینه و حسد داشته باشند و به او افترا بزنند، شأن او را ناچیز جلوه دهند و وی را نادان بدانند. چنین کسانی بر دو قسم هستند: یک قسم از گفته های آن عالم یا طالب علم بی اطلاعند و این دسته از قسم دوم بهتر می باشند، برای آنکه اگر آن ها چیزی بدانند خاموش گردند و با سکوت و گوش فرادادن به آن عالم و طالب علم قدر او و بزرگی و منزلت و الایش را دانسته و از بدگویی درباره اش دست بکشند. حضرت علی بن ابی طالب قاعده ی

مهمی را در این زمینه بنا نهاده است که امام اهل سنت و جماعت آنرا در محل خود بکار برده است، حضرت علی رضی الله عنه می فرماید: انسان با آنچه نمی شناسد دشمنی کند. این به جا آوردن قاعده آنجاست که؛ وقتی به امام احمد گفتند: یحیی بن معین از امام شافعی بدگویی کرده و عیب او می گوید، سرگشته شد و گفت: یعنی یحیی بن معین درباره ی شافعی بدگویی می کند؟! گفتند: آری از شافعی بد می گوید، امام احمد گفت: یحیی حتماً از گفته های شافعی بی اطلاع است، و هر کس چیزی را نداند با آن دشمن گردد. برای همین بود که از علم شیخ الاسلام بی خبر بودند و می گفتند: از او درباره ی مسأله ای در مورد مشرق سؤال می کنیم و او برای ما درباره ی مشرق و مغرب و جنوب و شمال می گوید. ابن قیم در ذیل این گفته هابه توضیح و بیان این گفته می پردازد و اشاره می کند که این از آفات نادانی است: این از وسعت علم و آگاهی استاد ما و نادانی و کوتاه فکری آنان است. اما قسم دوم: اینان اشخاصی حسود و کینه توز هستند. حسادت در تمام ادیان خصلتی ناپسند و مذموم است و شرع مقدس اسلام نیز به شدت از آن نهی کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرماید: { ولا تحاسدوا } یعنی: «با یکدیگر حسادت نورزید.» حسادت دردی لاعلاج است و از خداوند عزوجل می خواهیم که همگی ما را از آن درور نگاه دارد. حسد آتشی است در جان انسان که جز به مرگ فرد مورد حسادت یا خارج شدن نعمت از کف وی راضی نمی شود و دست و دیده و زبان فرد در امان نیست. خواستار آن است که مانع آن شود که کردگار به طرف خیری رساند ولی توان آن را ندارد. شر این دسته به علما و طلاب علم بیش تر از جاهلان است. گروه بسیاری از این افراد به دشمنی با شیخ الاسلام در دمشق و مصر پرداختند. در دمشق بلندپایه ترین آنان منصور و در مصر زین الدین بن مخلوف بود. این دو شیخ الاسلام به جهل و تجسیم متهم ساختند و حتی پا را

فراتر نهاده و او را به کفر نیز متهم ساختند. شیخ الاسلام ابن تیمیه به خاطر سعایت و تهمت های این دو نفر شکنجه، اهانت، زندان، کتک و تبعید و آزار بسیار دید. زمانی که شیخ الاسلام به آموزش مردم و پیوند دادن آنان با کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پرداخت و تقلید و تعظیم اشخاص بر دین خداوند را مردود دانست، افراد جاه طلب و کسانی که معتقد به کورکورانه بودند و نیز صاحبان پست و مقام به خشم آمدند و به او تهمت هر ناروایی که با آن مردم را از وی دور سازند وارد ساختند تا دعوت او را خاموش ساخته و نگذارند کسی چشمانش به حقایق و روشنگری های وی باز شود. اما باید گفت: (لا حول ولا قوه إلا بالله) ، و فرمایش خداوند متعال را به یاد می آوریم که می فرماید: «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» [یوسف ۲۱]: یعنی: «و خدا بر کار خویش چیره است ولی بیشتر مردم نمیدانند.» مبتدعانی که صفات خداوند را نفی می کردند درباره ی وی می گفتند: او اهل تجسیم است؛ برای آنکه وی صفات خداوند را همانطور که پروردگار و رسولش صلی الله علیه و سلم اثبات نموده اند می پذیرد. امامقلدانی متعصبی که کورکورانه به تقلید از فقها می پرداختند می گفتند: او اجماع را نادیده گرفته است و حتی به دلیل مسأله ی تبرک، طلاق ثلاثه و طلاق درحالت حیض قصد کشتن وی را داشتند. قبرپرستانی که اولیا را بیش از پیامبر صلی الله علیه و سلم و حتی بیش تر از خداوند متعال بزرگ می داشتند می گفتند: او با اولیاء دشمنی دارد و پیامبران و فرستادگان خدا را ارج نمی نهد... و دیگر افترا و یاوه گویی هایی که درباره ی شیخ الاسلام به هم می بافتند. این حالت هیچ تعجیبی ندارد چون قضایایی از این دست تنها دامان شیخ الاسلام را نگرفته و بلکه درطول تاریخ بارها و بارها برای هر فرد مصلح، مجدد یا مجتهدی روی می دهد که به سوی دین خداوند متعال بگونه ای که رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را آورده

است فرابخواند و مردم را به کنارنهادن آنچه خلاف آن باشد دست کشیدن از تعصب نسبت به اشخاص باوجود تقدیر و برزگداشت آنان دعوت کند. اهمیت زیادی دارد که قدر و احترام بزرگان و اشخاص فاضل و بزرگوار و گرانقدر را بدانیم اما قدر و اهمیت آنان را بالاتر از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم و شریعت رسول خدا صلی الله علیه و سلم نبریم، بلکه باید بدون تعصب نسبت به اشخاص آنان را بزرگ داشته و به آنان احترام بگذاریم، به دور از هرگونه مبالغه و زیاده روی. عاقبت نیز به فضل و کرم خداوند جل لاله از آن همان علمای ربانی است، برای آنکه آنچه برای خداوند باشد ماندگار است و هرچه برای غیر خدا باشد بریده و گسسته می شود. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: **فَأَمَّا الزُّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ [الرعد ۱۷]:** یعنی: «اما کف بیرون افتاده از میان می رود ولی آنچه به مردم سود می رساند در زمین [باقی] میماند.» تا اینجا درباره ی شیخ الإسلام و بزرگی ایشان و کتاب های وی سخن گفتیم و اینکه مردمان تاکنون همچنان وی را گرمی داشته و به او ارج می نهند و کتاب هایش را تدریس می نمایند، هر کس که خداوند را بطلبد خداوند برای او چیزی را اراده می کند که می خواهد، و این چه فوز و کامیابی بزرگی است برای علما! فخر و مباهات تنها از آن علما است، که آنان بر جاده ی هدایت و راستی اند و راهنمایان کسانی هستند که طلب هدایت نمایند. هر کس به آن اندازه از ارزش و احترام برخوردار می گردد که به نیکی و اصلاح پرداخته باشد، اشخاص نادان با علما و اهل علم و دانش سر ستیز دارند. بکوش تا با علم و دانش زندگانی ابدی را فراچنگ آوری! مردمان همه مردگانی هستند و تنها اهل علم و دانش زندگان این جهانند. بااین گفته ها سخن را به پایان برده و از خداوند برای خویش و برای شما طلب آمرزش می نمایم! و فرصت را به شیخ و استاد بزرگوار می سپارم تا گوش هایمان را با آنچه نزد اوست بنوازد، که خداوند

جزای خیرش دهد. بعضی از خصوصیات ایشان: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم می فرماید: { إن بنی اسرائیل کانت تسوسهم الأنبیاء، کلما هلک نبی خلفه آخر، أما هذه الأمة فإن الله تعالی یبعث لها علی رأس کل مائه عام من یجدد لها أمر دینها } یعنی: « رهبری وزمامداری بنی اسرائیل را پیامبران علیهم السلام به دوش داشتند. و هرگاه پیامبری وفات می یافت، پیامبر دیگری بجایش می نشست، اما خداوند برای این امت در سر هر یکصد سال کسی را برمی انگیزد تا آن را تجدید نماید. » این حدیثی است که امام مسلم فی صحیح خویش آن را روایت نموده است، و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تعالی خود یکی از آن بزرگوارانی است که دنیا را از دینداری سرشار ساخته و مردمان را آموختند. او مصداق قول متنبی شاعر است که می گوید: "أنا الذی نظر الأعمی إلى أدبی وأسمعت کلماتی من به صمم الخیل واللیل والبیداء تعرفنی والسیف والرمح والقرطاس والقلم" معنی شعر: « من آنکسم که کوران ادبم را بنگرند و کران سخنانم را گوش دهند، سواران و شبانگاهان و بیابان و شمشیر و نیزه و کاغذ و قلم همه می شناسندم! » این تنها قطره ای است از دریای بی کران شایستگی این امام بزرگوار. امشب ما همگی مهمانان خوان شیخ الاسلام ابن تیمیه هستیم و از سرچشمه ی او برمی گیریم و سیراب می شویم که خشک نگردد و نور او که خاموش نخواهد شد، که چون خورشیدی پرتوانوار تازگی بخش خود را به ماوراء زمان و مکان می گستراند. این استاد بزرگوار و ارجمند خداوند تبارک و تعالی قدر و یاد او را برافراشت، چون عمر خویش را در مسیر خدمت به دین خداوند متعال سپری نمود. این همان مردی است که آنچه از آموخته های سنت را که مندرس و فرسوده بود را دوباره زنده نمود و شرع خداوند تبارک و تعالی را تجدید حیات بخشید و پرچم عقیده ی سلفیه را برافراشت، در برابر هرگونه کجروی جنگید و در راه خداوند تبارک و تعالی با شمشیر و نیزه و در راه اعلاء کلمه ی الله

عزوجل به جهاد پرداخت. در هر منصب گذرای دنیایی که بود پارسایی پیشه نموده بود. امکان آن برایش بود که حکمرانی یک شهر را کاملاً به عهده بگیرد اما آن را نپذیرفت و گفت: من فردی مردمی هستم و مرد دولت نیستم. ایشان بدینگونه فقه مورد نظر خداوند عزوجل را پی گرفت و خویش را وقف خدمت به شرع خداوند تبارک و تعالی نمود. ابن تیمیه شخصی عادی و معمولی نبود، وی یکی از مفاخر گرانقدر امت اسلام، کوهی راسخ، پدیده ای تاریخی، امتی جای گرفته در ضمیر یک مرد، منهجی نمایان گشته در رفتار یک انسان و تاریخی بود که به نام انسان نگاشته شده بود؛ وی شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تبارک و تعالی بود. صفحات زندگانی ایشان نورانی و درخشان از پرتوافشانی آن انوار هدایت بود که خاموشی نداشت. چون ما مسلمانان در میان دیگر اقوام و ملت ها چنین شخصیت های پیشرو و راهبری را داریم، گردن امت ها و ملت ها در برابرش کج می شود، کسانی مانند ابن تیمیه که با خطی از نور بر پیشانی زمان حک شده است و تا ابد ماندگار است؛ برای آنکه خداوند تبارک و تعالی پاداش نیک کرداران را تباه نمی سازد، این سنتی جهانی در این دنیا است. خداوند تعالی اجر کسی را که کار نیک انجام می دهد ازین نمی برد. این انسان که خون و جان خویش را به شرع خداوند عزوجل آمیخته است، و روز و شب را پیوسته در خدمت به راه حق و راستی سپری نموده است. بی تردید امت اسلام این شخص را چون تاجی بر سر خود نهاده است و همچنان آوازه و نام شیخ الاسلام ابن تیمیه در همه ی آفاق عالم پژواک می یابد. اما کسانی که با وی به دشمنی برخاسته و او را با تیرواحدی هدف قرار داده اند و درهای زندان و بازداشتگاه ها را بر رویش گشودند و به ریختن خون وی فتوا دادند. خداوند متعال نام و یاد آنان را فرونشاند و اکنون در زیر لایه های عصور خفته اند و فراموش شده اند. اما خداوند تبارک و تعالی یاد ابن تیمیه را تجدید نمود و قدر و ارج وی را بلند کرد

وچنان شد که اکنون امت به دنبال وی در حرکت است و حتی دادگاه های شرعی در سرتاسر جهان اسلام براساس اجتهادات ابن تیمیه که پیشتر بدان می تاختند و طعنه می زدند عمل می نمایند و اکنون به عنوان شیوه ای پایدار در قوانین و دستوراتی که دادگاه های مذکور برپایه ی آن کار می کنند. این چنین مردی حتماً باید نقش رهبری را برعهده گیرد، چون حقیقتاً مرد تمام دوران ها است. ابن تیمیه شیوه سلف را در دورانی که - که ایکاش از آن باخبر بودید - انوار سلف در آن فروخته و تاریکی های بدعت آفاق را درنور دیده بود تا آنگاه که خورشید ابن تیمیه برآمد و تمام آن تاریکی ها را پراکند و با صوفیان اهل غلو جنگید و با فرقه های گمراه و بدعت گذار درستیز افتاد، سبک و شیوه ی سلف را آشکار ساخت و در هر زمینه کتابها نوشت و تنها به نگارش کتب اکتفا نمود و امتی از علمای عالیقدر را تربیت نمود تا حامل منهاج و راه روشن پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم باشند، گذشته از این ها او مردی خداترس، پارسا و توبه گر است که به سوی پروردگار یکتای خویش بازمی گردد؛ در تمام گرفتاری هایش از او یاری می طلبد. با تأمل در زندگی ابن تیمیه داستان مردی را خواهی خواند که بر ساخته ی دین مبین اسلام و شریعت اسلام برای تبیین سرآمدی و شگفت انگیز بودن دین اسلام در پرورش دادن فرزندانی که دیدگان جهانیان را به سوی شرع مقدس اسلام متوجه می سازند برای مردمان بود. مردی مجاهد فی سبیل الله، برپادارنده ی حق، مردی پارسا، انسان دل آزرده ای که از خشیت خداوند می گریست و شانه هایش و کل وجودش از ترس خداوند متعال می لرزید، کسی که حاجات خود را به درگاه خداوند جل و علا ابراز می دارد، همان کس که درباره ی خود چنین می گوید: وقتی که مسأله ای بر من مشکل می گشت به سوی مسجدی متروک می شتافتم و رویم را به خاک می مالیدم و در سجده می گریستم و می گفتم: ای معلم ابراهیم مرابیا موز، و ای فهم دهنده ی سلیمان مرا

بفهمان! به این ترتیب خداوند سبحانه و تعالی، معلم ابراهیم و فهم‌بخش سلیمان، او را می‌آموخت. پس آواز گریه‌هایتان را به دامان پروردگارتان بردارید حتی در هر کار کوچک یا ناچیز. نیروی ایمان برگی روشن و درخشان از صفحات زرین زندگانی ابن تیمیه رضی‌الله تعالی عنه بود. حال و وضعیت او در ارتباط با خداوند تعالی: یکی از شاگردان وی ابن قیم الجوزیه بود که گوشه‌ای از زندگی ابن تیمیه را برای ما تعریف کند. ابن قیم الجوزیه کسی بود که با او به زندان افتاد و تا پس از مرگ ابن تیمیه از او جدا نشد. او همچون پرتوی از انوار ابن تیمیه بود که به سوی این امت فرستاده‌بود. ابن قیم الجوزیه می‌گوید: از شیخ الاسلام ابن تیمیه شنیدم که می‌گفت: در دنیا بهشتی هست (یعنی بهشت ایمان و آنچه پیامبر صلی‌الله علیه وسلم آورده است) که هر کس داخل آن نگردد در آخرت وارد بهشت نگردد. یک بار به من گفت: دشمنانم چه می‌توانند با من بکنند؟! بهشت و بستان من در سینه‌ی من است!! (یعنی: ایمان و علم) هر جا که بروم همراه منند، زندان برای من خلوت است و اخراج و تبعید برایم گردش و سیاحت است و کشتن من شهادت در راه خداوند تبارک و تعالی است! پس تمام آن‌ها را به خداوند عزوجل سپردم، عنان تدابیر را به قدر و امی گذارم، آنگاه دیگر دشمنان خدای تبارک و تعالی با طالب علمی که عنان زندگی خویش را به خداوند عزوجل سپرده‌است چه می‌توانند بکنند؟ می‌داند که در هر امری از امور زندگی اش حکمتی از جانب خداوند تبارک و تعالی نهفته است، مگر نام آن ذات پاک حکیم.